

درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده قرعه
موضوع جزئی: ادله قاعده _ دلیل دوم: روایات _ طایفه سوم:
تاریخ: ۱۶ آذر ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۰ ربیع الثانی ۱۴۴۱
جلسه: ۱۷
دسته ششم، هفتم و هشتم _ دلیل سوم و چهارم

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

ادامه روایات طایفه سوم

سه دسته از روایات مربوط به طایفه سوم باقی مانده که البته در این سه دسته مانند برخی از دسته های گذشته تعدد روایات به چشم نمی خورد، لکن چون موردش متفاوت از آنها است، به ناچار می بایست در دسته ای جداگانه قرار می گرفت چون اساسا در طایفه سوم بحث از قرعه در موارد خاص است.

دسته ششم

احمد بن محمد عن الحسن بن محمود عن علی بن رعبان عن الفضیل بن یسار قال: سألتُ أبا عبدالله (علیه السلام) عن مولودٍ لیس له ما للرجال و لا ما للنساء، قال: یقرعُ الإمامُ أو المُقرعُ، یکتبُ علی سهمِ عبدالله و علی سهمِ أمةِ الله. ثم یقولُ الإمامُ أو المُقرعُ: اللهم أنتَ تحکم بین عبادک فیما كانوا فیهِ یختلفون، بین لنا أمرٌ هذا المولود، کیف یورث ما فرضتَ له الكتاب، ثم یطرح السهمان فی سهامٍ مبهمه، ثم یجال السهم علی ما خرج وُزثَ علیه.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره مولودی که نه علامت رجال در او هست و نه علامات نساء و خنتی مشکل بود، پرسیدم که تکلیفش چیست؟ امام فرمود: امام یا کسی دیگر که قرعه می اندازد بر یک تیر و یا کاغذی می نویسد عبدالله و بر روی تیر یا کاغذ دیگری می نویسد أمة الله و دعایی می خواند که خداوند تو بین بندگان در آنچه که اختلاف دارند حکم می کنی، پس امر این مولود را برای ما تبیین کن که چگونه ارث می برد، آنطور که تو در کتاب خودت قرار دادی و یعنی آیا سهم مذکر به او می رسد یا سهم مؤنث. آنوقت این دو سهم را در سهام مبهم قرار می دهند و بعد کاغذ یا تیرها را بر می دارند. آنوقت آنچه که خارج بشود از این مجموعه معلوم می شود که بر چه اساسی ارث می برد.^۱

سوال:

استاد: یعنی لا هذا و لا ذاک. روش ها مختلف بودند. گاهی قرعه به صورت مکرر صورت می گرفت؛ یعنی ۱۰ تا نوشته بود به صورت ۳ تا، ۳ تا که یکی مبهم بود. آنوقت اینها را که خارج می کردند، آنکه اکثریت پیدا می کرد صاحب حق می شد. این برای آن بود که اکثریت تعیین شود و تساوی نشود.

۱. کافی، ج ۷، ص ۱۵۸. من لا یحضر، ج ۴، ص ۳۲۹. تهذیب، ج ۹، ص ۳۵۶. استبصار، ج ۴، ص ۱۸۷. وسائل، ج ۲۶، ص ۲۹۲، باب ۴ از ابواب میراث الخنتی،

حدیث ۲.

این روایت از نظر سندی روایت معتبری است، لکن مشکل این است که با این که در کتب اربعه هم نقل شده، اما اصحاب عمدتاً بر اساس این روایت فتوا ندادند. فتوا در مورد خنثی مشکل این است که نیمی از سهم مذکر و نیمی از سهم مؤنث به او داده شود. پس فقط مشکل این روایت این است که معروض^۱ عنها در مقام فتوا است ولی بعداً در بحث گستره قاعده بررسی می‌کنیم با اینکه این روایت از حیثه فتوا در مورد خنثی مشکله خارج شده، آیا به طور کلی می‌شود به آن استناد کرد برای حجیت قرعه یا خیر.

مثلاً یکی از جهاتی که بحث می‌شود این است که آیا قرعه فقط توسط امام انداخته می‌شود یا غیر امام هم می‌تواند قرعه بیاندازد، این روایت ظهور در این دارد که غیر امام هم می‌تواند قرعه بیاندازد.

دسته هفتم

روایتی است که درباره شخص نامی که در بین اصحاب حضرت موسی بود وارد شده است: الحسين بن سعيد في كتاب الزهد عن صفوان بن يحيى عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الله أوحى إلى موسى أن بعض أصحابك ينمُّ عليك فحذره. اما صادق می‌فرماید که خداوند تبارک و تعالی به موسی وحی کرد که بعضی از اصحاب تو سخن چینی می‌کنند، از آن‌ها بر حذر باشد.

فقال: يا ربّ لا أعرفه، فأخبرني به حتى أعرفه. موسی خطاب به خداوند عرض کرد که من او را نمی‌شناسم. به من او را بشناسان و خبر بده تا من بشناسم او را.

فقال: يا موسى عليه النميمة و تكلفني أن أكون نماماً؟ خداوند به موسی (عليه السلام) می‌فرماید که من بر او خرده می‌گیرم که او اهل نامی است، آنوقت تو از من می‌خواهی که نام بشوم؟

فقال: يا ربّ و كيف أصنع؟ پس من چه کنم؟ قال: يا موسى فرق أصحابك عشرة عشرة، ثم أقرع بينهم، اصحابت را ده تا ده تا جدا کن و بین آن‌ها قرعه بیانداز. فإنّ السهم يقع على العشرة التي هو فيهم. نهایتاً قرعه به آن ده نفری می‌رسد که آن نام در بین آن‌ها است.

ثم تفرّقهم و تُقرع بينهم، خود آن‌ها را هم دو تا دو تا جدا کن و بین آن‌ها قرعه بیانداز. فإنّ السهم يقع عليه، این قرعه بر خود نام واقع می‌شود. قال: فلما رأى الرجل أنّ السهام تُقرعُ قام. فقال: يا رسول الله اني صاحبك لا والله لا أعودُ أبداً. امام می‌فرماید که آن مرد تا جریان را دید که از این قرار است و قرار است که با قرعه به او منتهی بشود، خودش ایستاد و خطاب به موسی عرض کرد که من از همراهان و اصحاب تو هستم و به خدا سوگند که دیگر چنین کاری را نمی‌کنم.^۱

اشکال

۱. وسائل، ج ۱۲، ص ۳۱۰، باب ۱۶۴ از ابواب احکام العشرة باب تحریم النميمة و المحاکات، حدیث ۱۳.

اینکه نام با طریق قرعه معلوم شود، شاید بگویید که ممکن است قرعه به نام کسی اشتباهی برخورد کند، در چنین موردی از طرفی خداوند میفرماید: **عليه النمیمة و تُکلفنی أن أکون نَمَاماً؟** و ملاحظه آبروی آن شخص را می‌کند و از طرفی هم احتمال اصابت قرعه به غیر او می‌رود و ممکن است که حیثیت و اعتبار شخصی اشتباها از بین برود و تهمت به او زده شود.

پاسخ

پاسخ این است که خداوند تبارک و تعالی با توجه به دستوری که خودش به حضرت موسی داده، خواسته بدون اینکه فعل نامی را مرتکب شود، به این طریق نام را به او بشناسد. یعنی در واقع قرعه یک طریقی بوده برای نمایاندن نام و لذا حتماً به واقع اصابت می‌کرد و شاید بر اساس چنین روایاتی برخی گفته اند که آنچه که از قرعه به دست می‌آید همان واقع است و احتمال خطا در آن نیست.

وجه دیگر اینکه چه بسا در این مورد خاص خداوند تبارک و تعالی خواسته بدون اینکه محذوری پیش بیاید، شخص نام را مشخص کند چون معلوم بود که با این روش آن شخص خودش را معرفی خواهد کرد؛ یعنی در واقع خداوند با این طریق کاری کرد که او خودش را معرفی کند و از این کار نا پسندش برگردد که شاید این احتمال بهتر و اولی باشد. به هر حال هر کدام که باشد، چه ما این را طریق بدانیم، یا واقعا به این طریق خداوند در ضمن حفظ چارچوب کلی، راهی برای پیدا شدن و شناخته شدن او قرار داده، مشروعیت قرعه از آن بدست می‌آید. لذا از نظر دلالت به خصوص در این مورد می‌توان مشروعیت قرعه را استفاده کرد.

سوال:

استاد: شکی در این نیست که در مورد خاص است ولی مشروعیت قرعه هم از این استفاده می‌شود و این منافاتی ندارد. مگر اینکه بگوییم قضیه فی واقعه بوده و لذا ما نمی‌توانیم حتی در این مورد خاص هم تسری بدهیم. ولی آیا می‌توانیم الغا خصوصیت کنیم و در سایر موارد هم یک حجیت عام استفاده کنیم یا خیر که بحثش جداست. در هر صورت چه قضیه فی واقعه باشد و چه در مورد کشف نام از بین گروهی باشد، مشروعیت قرعه فی الجمله از آن استفاده می‌شود.

دسته هشتم

عن عاصم ابن کلیب عن ابیه قال: أتى علی مالاً من إصفهان فقسّمه فوجدَ فيه رغیفاً فکسّره سبع کسرة ثم جعل علی کل جزءٍ منه کسرة ثم دعی أمراء الاسباع فأقرع بینهم أیهم یعطیه اولاً و کانت الکوفة یومئذٍ اسباعاً.^۱

این روایت درباره کیفیت تقسیم غنائم است. امام (علیه السلام) مالی که علی الظاهر از غنائم بوده و از اصفهان به دست آن‌ها رسیده بود را تقسیم کردند و در آن مال یک رغیفی را پیدا کردند. بعد آن را به هفت قسمت تقسیم کردند و بر هر جزئی یک تکه از این را قرار دادند، بعد بین امرای هفتگانه کوفه قرعه انداختند که به هر کدام از آن‌ها داده شد.

۱. وسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۴، باب ۴۱ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱۳.

سند این روایت ضعیف است ولی به هر حال مشروعیت قرعه از این استفاده می‌شود در یک مورد خاص.

جمع بندی روایات

مجموع روایاتی که ما نقل کردیم، سه طایفه بودند که این طایفه اخیر نیز متعدد است. طایفه اولی دلالت بر مشروعیت قرعه به نحو عام داشتند. طایفه دوم دلالت بر مشروعیت قرعه در باب قضا داشتند. طایفه سوم هم در موارد خاص دلالت بر مشروعیت قرعه داشتند.

غرض ما از بیان این روایات این بود که مشروعیت قرعه را فی الجمله استفاده کنیم با قطع نظر از گستردگی و شمول آن‌ها نسبت به آن جهاتی که قبلاً اشاره کردیم. آنچه که مسلم است، مشروعیت قرعه از این روایات استفاده می‌شود و تردیدی در آن نیست.

بحث‌هایی مربوط به روایات باقی مانده و همچنین ادله بعدی که ذکر خواهیم کرد.

مطلب مهم این است که مشروعیت تا کجا است؟ غیر از آن جهاتی که قبلاً بیان شد، مسئله قرعه انداختن توسط غیر امام، مسئله اختصاص به تزامم حقوق و یا اعم بودن آن... این‌ها را در فصل سوم بحث می‌کنیم. به هر حال دلیل دوم به نظر تمام می‌آید.

تا اینجا آیات و روایات را ذکر کردیم و اجمالاً از این دو دلیل مشروعیت قرعه استفاده می‌شود.

دلیل سوم: ضرورت مذهب

دلیل سوم ضرورت است، بعضی ادعای ضرورت مذهب را کرده‌اند. عبارت نراقی در این رابطه این است: **بل یُمكن ادعاء الضرورة المذهبية فيه أيضاً.** بعد از اینکه اجماع را نقل می‌کند، می‌گوید ممکن است که ادعای ضرورت مذهب در مورد قرعه بشود.^۱

معنای ضرورت معلوم است؛ یعنی از ضروریات مذهب است به این بیان که **لا یحتاج إلى اقامة الدلیل، اصلاً** نیاز به دلیل ندارد.

یک تعبیری هم شیخ طوسی دارد که با این تعبیر متفاوت است، شیخ طوسی در تداعی ادعا می‌کند که قرعه از مقتضیات مذهب ما است: **القرعة فی تداعی الرجلین فی ولدٍ من مقتضیات مذهبنا.** قرعه در موضوع تداعی رجلین از مقتضیات مذهب ما است.^۲

تعبیر مرحوم نراقی **الضرورة المذهبية** است، تعبیر شیخ طوسی این است که **من مقتضیات مذهبنا؛** آیا بین ضرورت مذهب و مقتضای مذهب فرق است یا خیر؟ آیا عبارت شیخ طوسی را هم می‌توان حمل بر این کرد که منظورش همان ضروری در مذهب است یا خیر؟

۱. عوائد الایام، ص ۶۵۳.

۲. خلاف، ج ۳، ص ۳۱۹.

تعبیر اینکه این از ضروریات مذهب ما است، یعنی از بدیهیات است و نیازی به اقامه دلیل ندارد. اما اینکه از مقتضیات مذهب است، این اعم از این است که ضروری باشد یا نباشد. هر ضروری مذهب، مقتضای مذهب هست، اما هر مقتضای مذهب ضروری نیست. لذا ضمن اینکه می‌خواهد ادعا کند که این قطعی است، اما منظورش این نیست که این از ضروریات مذهب باشد پس این دو عبارت فرق می‌کنند که قرعه را از ضروریات مذهب بدانیم و یا به ادله متعدده از جمله روایات و آیات قرعه را از مقتضیات مذهب بدانیم، اما در عین حال مستند به آن ادله چنین ادعایی را کنیم.

آنچه که در اینجا به عنوان دلیل ذکر شده، ضرورت مذهب است نه عبارت شیخ طوسی که می‌گوید من مقتضیات مذهبنا. حال سوال این است که آیا قرعه از ضروریات مذهب هست یا نیست؟

بررسی دلیل سوم

به نظر می‌رسد که ما نمی‌توانیم از ضروریات مذهب بدانیم چون وقتی می‌گوییم ضروریات مذهب یعنی دیگر نزد پیروان اهل بیت و متشرعه مسئله مشروعیت قرعه دیگر کاملاً روشن باشد و حتی نیاز به اقامه دلیل هم نباشد در حالی که اینچنین نیست و شاید به همین دلیل است که مرحوم نراقی این را به صورت امکان بیان کرده؛ یعنی آنقدر این مسئله محکم است که از اجماع بالاتر است و اضراب می‌کند از اجماع به مقتضای مذهب.

دلیل چهارم: اجماع

صاحب عناوین بین اجماع محصل و منقول تفکیک کرده و وقتی ادله را نام می‌برد می‌گوید:

ثالثها: الإجماعات المنقولة علی مشروعيتها فی الجملة.

رابعها: الإجماع المحصل من تتبع الفتاوی بحیث لا یبقی شکٌ للفقیه فی کون العمل بالقرعة من الأصول الشرعیة فی المجهولات فی الجملة بل مطلقاً.^۱

اما ما تفکیک نمی‌کنیم و اجماع را به عنوان یک دلیل می‌دانیم. اجماع تارةً محصل است و آخری منقول. اجماع معتبر اجماع محصل است.

اجماع محصل

ادعا شده که با تتبع فتاوا می‌توانیم تحصیل اجماع کنیم. یعنی بگوییم مشروعیت قرعه فی الجملة مورد اجماع است و به نظر می‌آید این درست باشد چون در واقع از نظر صغروی می‌توانیم این مورد را از موارد اجماع محصل قرار بدهیم.

بررسی اجماع محصل

لکن مشکلی که در رابطه با این اجماع مطرح است و برخی هم آن را طرح کردند، مسئله مدرکی بودن این اجماع است که این یا محتمل المدرکیه است و یا به نحو قطعی مدرکی است. لذا مرحوم آقای بجنوردی در قواعد می‌گوید: لیس هو

۱. عناوین، ج ۱، ص ۳۴۸.

الإجماعُ المصلحُ الأصولي الذي هو حجةٌ على الحكم الشرعي، می‌گوید این اجماع با اینکه تحقق دارد، اما، آن اجماع مصطلح اصولی نیست که حجت بر حکم شرعی باشد.^۱

پس چون احتمال یا قطعاً با استناد آیات و روایاتی که خواندیم، بعید نیست که بگوییم این اجماع مدرکی یا محتمل المدرکی است.

إن قلت

اینجا ممکن است کسی پاسخ دهد به این اشکال و بگوید ما وقتی به عبارات فقها رجوع می‌کنیم، فقها تعبیری که در رابطه با قرعه به کار بردند، در روایات آن تعبیر نیست. در لسان فقها عمدتاً این عبارت آمده القرعةُ لكل أمرٍ مشكل. به روایات که مراجعه شود می‌بینیم که کلمه مشکل در روایات نیست، پس معلوم می‌شود اینکه فقها گفته اند قرعه معتبر است و برای هر امر مشکلی ثابت است، این مستند به روایات نبوده. پس احتمال مدرکی بودن و یا مدرکی بودن اجماع از بین می‌رود. به نظر می‌رسد که این اشکال و قلت قابل قبول نیست چون:

قلت

اولاً: ما قبلاً هم عرض کردیم که در برخی از روایات کلمه مشکل هم آمده بعلاوه اینکه اگر کلمه مشکل نیامده، مشابهات آن آمده و معنایش با آن فرق ندارد.

ثانیاً: وقتی فقها در کتاب هایشان یک مضمونی را می‌خواهند نقل کنند، دیگر عین کلمه بکار رفته در روایت را استفاده نمی‌کنند. مضمون اصطیاد شده فقها از روایات، همین القرعةُ لكل أمرٍ مشكل است. پس مسئله مدرکی بودن به قوت خودش باقی ماند و لذا اجماع محصل به نظر می‌رسد مبتلاً به این مشکل مدرکی بودن یا محتمل المدرکی بودن هست.

نکته

نکته ای که باید اشاره شود این است که آیا این بحث که اجماع اگر محتمل المدرکیه یا مدرکی باشد ارزش و اعتبار ندارد، این فقط در جایی است که شارع حکم تأسیسی دارد و یا در موارد حکم امضایی هم اینچنین است؟ ما این حکم را در مجموعه ای از روایات و ادله داریم و احتمال می‌دهیم که به استناد اخبار آن حکم را پذیرفته باشند. یعنی حکم تأسیسی از طرف شارع بیان شده. اما اگر جایی حکم تأسیسی از طرف شارع بیان نشده باشد و بلکه امضاء شده باشد، آیا امضایی بودن بر فرض اینکه ما احتمال دهیم استناد مجمعی به همین امضاء شارع باشد، آیا این را هم از اعتبار می‌اندازد؟ به عبارت دیگر آیا این اخلاقی که محتمل المدرکیه بودن اجماع و یا قطعی بودن آن به حکم شرعی می‌زند، مختص به احکام تأسیسیه است، یا شامل احکام امضاییه هم می‌شود؟

«والحمد لله رب العالمین»

۱. القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۶۵.